

انقلاب‌ها همه در آرزوی تحقق عالمی دیگر رخ می‌دهند. اما آن عالم دیگر - خواه اتوپیا یا بنامیم خواه ناکجا آباد یا هر نام دیگر - عالمی است از جنس «خیال» در جهان جامعه. و هنر عرصه‌ای است که خیال، آزادانه در آن جولان می‌دهد، و این یکی از وجوه پیوند میان انقلاب و هنر است.

پس صحبت از عالم انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن، بدانیم یا نه، فراخواندن هنر است برای کشف آنچه ناپیدا است. دکتر صافیان، عضو گروه تخصصی فلسفه و حکمت فرهنگستان هنر و مدرس فلسفه‌ی دانشگاه اصفهان، از انقلاب و تجدید عهدی شکسته سخن گفته‌اند.

# انقلاب

و عالمی دیگر

دکتر محمد جواد صافیان





### دو نگاه

حکایت ما حکایت  
رانده شدگان از عالم  
خویش و بازماندگان  
از عالم مدرن است.  
حکایت دورافتادن از  
تاریخ خویش، و بدون  
آنکه بدانیم و بخواهیم،  
در ذیل تاریخ جدید  
غرب قرار گرفتن است.  
حکایت در بازی عالم  
جدید مشارکت نداشتن  
و در آرزوی به دست  
آوردن دست آورد های آن  
لحظه شماری کردن است

برخوردار نبود و حتی درک عمق مدرنیته نیز برای آن بسیار دشوار بود، چگونه می توانست طالب «عالمی دیگر» باشد و دنیای مدرن را پشت سر گذارد؟

آیا راه رسیدن به آن عالم شناخته شده بود؟ آیا درکی از دشواری راه، مراحل آن، فراز و نشیب های آن و دوری یا نزدیکی آن وجود داشت؟ پیش از آغاز دوره ی مدرن شاهد خلق آرمانشهرهایی نظیر یوتوپیسای توماس مور و آتلانتیس نئی فرانسیس بیکن و شهر خورشید کامپانلا هستیم. در این آرمانشهرها تصویر خیالی جامعه ی آینده ی غربی ترسیم شده است. تصویری که امروز پس از گذشت بیش از چهارصد سال کم و بیش متحقق شده بود. با دوران مدرن عالم جدید که طرح اجمالی آن در یوتوپیاها ترسیم شده بود متحقق شد و آدمی به راهی دیگر رفت و امکانات دیگری از وجود را به منصفی ظهور گذاشت و تجربه های یکسره نو آموخت و اکنون نیز همچنان در این عالم بسر می برد. اما چندی است که نشانه های بحران در این عالم هویدا گردیده است. نیست انگاری با همه ی زیر و بم هایش و با تمام گستره اش، بیماری لاعلاج عالم مدرن است. این بیماری اول بار در خود دنیای مدرن و در نقطه ی اوج آن (از اواسط قرن نوزدهم) توسط متفکران و شاعران تشخیص داده شد و بدون مجامله و به صراحت اعلام گردید. نیست انگاری چیزی نبود جز بی ارزش شدن همه ی ارزش ها، حاکمیت پول و سرمایه، اصالت لذت، حرکت با سرعت بی حد و اندازه به سوی هیچ، و پیشرفت سریع برای رسیدن به «هیچ کجا»!

شاید در عالم مدرن، حرکت و کوشش حتی بیش از هر عالم دیگری است، حرکت با سرعت شتابدار و بی وقفه، اما به سوی چه مقصدی؟ مقصدی در کار نیست، بلکه خود حرکت مقصد و هدف است. حرکتی که نفس آن حرکت، هدف باشد، ناگزیر به پوچی می گراید. به همین جهت دنیای مدرن با نوعی پوچی و بی معنایی فراگیر مواجه گردید، که از آن تعبیر به نیست انگاری شده است.

انقلاب دگرگونی است. انقلاب اسلامی گرچه بیشتر ظهوری سیاسی و اجتماعی داشت، در ذات خود صرفاً سیاسی و اجتماعی نبود، انقلابی بود در وضع موجود؛ وضع موجود اما صرفاً وضع نامطلوب سیاست و اقتصاد و فرهنگ نبود، وضع موجود، وضعیت «از خود بیگانگی» و سقوط و بندگی و بردگی و پریشانی و دلزدگی و افسردگی و دوری از حق و حقیقت بود. وضع موجود، وضع عالمی بود که زمستانی و سرد شده بود و انقلاب در طلب عالمی دیگر بود. عالمی آزاد، معطوف به حق و حقیقت، شاداب و با نشاط. در این طلب می شد نشانه هایی را از آن عالم دیگر دید. بازگشت به معنویت آشکارترین نشانه ی آن عالم بود.

در جهان حاکمیت مطلق سرمایه و پول، انقلاب، عالمی معنوی را می طلبید که در آن انسان آزادانه به رشد و تعالی برسد، راستی و دوستی بر آن حاکم باشد و کینه توزی و دشمنی جای خود را به مهربانی و نوع دوستی دهد.

انقلاب اسلامی در زمانه ی اوج اقتدار سیاسی و علمی و نظامی جهان مدرن اتفاق افتاد. انقلاب (به معنای سیاسی و اجتماعی آن) البته خود امری مدرن است.

مدرنیته با انقلاب فرانسه که اولین انقلاب مدرن بود، سیاست مدرن را برای اولین بار در تاریخ به حاکمیت رساند و انقلاب اسلامی آخرین انقلاب در دنیای مدرن بود. اما اگر انقلاب فرانسه می خواست از عالم قرون وسطایی استبدادزده عبور کند و به «آزادی» و «برابری» برسد، در افق انقلاب اسلامی، غایت قصوای ایرانیان انقلابی، عالم مدرن نبود. طلب، طلب عالمی دیگری بود. چه نشانه هایی داشت آن عالم؟ آیا مقصد و مقصود رسیدن به ناکجا آباد بود؟ به یک معنا عالم دیگری که تحقق آن هدف انقلاب بود امری «محال» بود و می توان از آن عالم به «ناکجا آباد» تعبیر کرد. اما محال بودن آن را باید در نسبت با همت و اراده راهروان راه درک کرد. ملتی که هنوز از بسیاری از امکانات و مزایای دنیای مدرن



### پی نوشت

- ۱- «تنگ چشمان نظر به میوه کنند/ ما تماشاگران بستنیم» (سعدی)
- ۲- «مقام عیش میسر نمی شود بی رنج/ بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست» (حافظ)

تاریخی خویش و تذکر به عهد از یادرفته و شکسته شده ازلی. اگر انقلاب اسلامی تجدید این عهد است، اگر در پی ساختن عالمی دیگر و آدمی دیگر است، نه راه راه همواری است نه مقصد نزدیک است، نه هر توشه و توانی مناسبتی با آن راه دارد و نه هر رهروی رهرو این راه است. اما رسیدن به مقصد ناممکن نیست. «گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید/ هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور».

موقف کنونی عالم، منزلی بسیار خطرناک است. وضعیت، وضعیتی است به تمام معنا بحرانی. هیچ یقینی، حقیقتی، اصلی، اصالتی پابرجا نمانده است و نخواهد ماند. دین و آئین و حق و حقیقت و عدالت و آزادی و معنویت و... از هر سو در معرض حملات سهمگین و آتشین دشمنان و دوستان قرار دارد. دوستان؟! آری دوستان نیز هم. شاید حملات دوستان کوبنده تر نیز هست. گویی مدافع و منکر و دوست و دشمن هم پیمان شده اند، تا آخرین ضربه ها را وارد آورند. اما این مرغ آسمانی بار دیگر از خاکستر خویش خواهد بالید و سرزندگی خویش را از سر خواهد گرفت.

تندباد سرد نیست انگاری همه ی ریشه ها را خشکانده است، و بر تنه و ساقه ها و برگ ها نیم رمقی باقی نمانده است. آیا هیچ امید ی نیست؟ ناامیدی نیز از ثمرات همین تندباد سرد نیست انگاری است. «در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود/ از گوشه ای برون ای ای کوکب هدایت».

در شب سیاه گم گشتگی، راه مقصود را کوکب هدایت نشان خواهد داد. اما کی، کجا و چگونه او از گوشه ای بیرون خواهد آمد تا راه را به ما نشان دهد؟ اگر اساسا سیاهی شب و گم گشتگی خویش را درک نکنیم چه هدایتی را می توانیم انتظار کشید؟ و اگر راه را روشن و روشن بباییم چه نیازی به هدایت داریم؟ و اگر راه روشن و کوتاه است این همه آشفتگی و اضطراب و درماندگی از کجا است؟ سهل انگاری و ساده بینی و عافیت طلبی، کار اهل کام و ناز و خامان و بی غمان است. پس اگر چاره ای در بایست، شرط اول قدم، دریافت وضعیت موجود است و شرط دیگر دردمندی و جگرسوزی و طلب رهایی، بی هیچ غرض و چشم داشتی و ادعایی است. آنچه بر ما می رسد پیامد پرمدعایی و لاف و گزاف هایی است که چنان عادتمان شده اند که اساسا به چشم نمی آیند. بار دیگر باید از استغنا کناره گرفت و تنگدستی و تنگنای ناگزیر را دید و پذیرفت تا شاید دیگر بار افق ها گشوده شود؛ نوری بتابد و راه قدری روشن شود و عهد شکسته تجدید شود.

عالم مدرن متحقق نشد و نمی توانست متحقق شود مگر با ظهور آدمی جدید. با تحولی در ذرات آدمی، عالم مدرن متحقق شد و این تحول با عهدی جدید ممکن شد. این عهد، عهد آدمی بود با خودش برای غلبه بر کون و مکان.

گوته شاعر بزرگ قرن نوزدهم چه خوب ذات انسان مدرن را دریافته است: انسان مدرن روح خود را به شیطان (مفیستوفل) می فروشد تا به ازای آن قدرت تسلط بر همه چیز را کسب کند و بر همه چیز مسلط شود اما دیگر روح ندارد. و یک مرتبه می بیند که خودش را فروخته است، از خود بیگانه شده است، اگر چه همه چیز به دست آورده است، اما به دست آوردن همه چیز هنگامی که خود از دست رفته باشد، به چه کار می آید؟

اما این همه، حکایت انسان جدید غربی است. حکایت ما در این میان چیست؟ حکایت ما حکایت رانده شدگان از عالم خویش و بازماندگان از عالم مدرن است. حکایت ما، حکایت دورافتادن از تاریخ خویش، و بدون آنکه بدانیم و بخواهیم، در ذیل تاریخ جدید غرب قرار گرفتن است. حکایت پیروی بی چون و چرا و ناآگاه از سطحی ترین دستاوردها و تئوری های غربی و از دست دادن سنت های دیرین خویش است. حکایت در بازی عالم جدید مشارکت نداشتن و در آرزوی به دست آوردن دست آوردهای آن لحظه شماری کردن است! حکایت در میوه ها نظر کردن و به تماشای بستان نشستن است.<sup>۱</sup>

انقلاب اسلامی اما سودایی دیگر در سر داشت. انقلاب اسلامی در ذات خود تجدید عهد انسان معاصر بود. از ایران آغاز شد اما قرار نبود و نیست که به ایران منحصر گردد. این عهد چه عهدی است؟ بزرگترین آفت انقلاب اسلامی، که شاید گریزی هم از آن نبود، غلبه ی وجه سیاسی آن بود. در جهانی که سیاست تعیین کننده ی همه چیز است و همه چیز سیاسی شده است، ناگزیر انقلابی که قرار بود و قرار است عهد بشر با آن تجدید شود، به سرعت صورت سیاسی به خود گرفت و در حجاب سیاست و سیاست زدگی فرو رفت. اما مگر آثار این عهد و پیمان به آسانی و در کوتاه مدت می توانست به ظهور پیوندد؟ انقلاب فرانسه که استوار کردن عهد بشر را با ناسوتی ترین مراتب هستی اش در برداشت، بیش از هفتاد سال مجال می خواست تا تثبیت شود و فرصت بسیار بیشتری می طلبید تا آثار و نتایجش به منصفی ظهور رسد. انقلاب اسلامی می خواهد عهد قدیم را استوار کند؛ عهد قدیم عهدی است که با آن، بشر، بشر شده است و عهدی ازلی است. این عهد، عهد الست است که به حکم

بلا بسته می شود.<sup>۲</sup> عهدی است فراموش شده و در سایه ی غفلت از این عهد است که دوران جدید و پیش از آن و سیاست مدرن و پیش از مدرن متحقق شده است. تجدید عهد قدیم مستلزم ویرانی خانه ی سست بنیاد موضوعیت نفسانی بشری است. «بیاد چشم تو خود را خراب خواهی کرد/ بنای عهد قدیم استوار خواهی کرد».

بنیاد این خانه ی خودبنیادی، دیری است تا ترک برداشته است. با خرابی آن است که بنای عهد قدیم استوار خواهد شد. اما تخریب آن نه به تدبیر و سیاست عملی می شود و نه به حیل و نیرنگ. خرابی آن خودآگاهی می خواهد و تذکر. خودآگاهی از موقف

